

همه کسانی که استاد دکتر یحیی مهدوی را می‌شناسند می‌دانند که ایشان کمتر درباره خود سخن گفته است. بیش از ۵۰ سال است که به تألیف، ترجمه و تربیت شاگردانی که امروز خود استادان فلسفه‌اند پرداخته است. بنیان‌گروه

فلسفه دانشگاه تهران و ترویج فلسفه در روزگار ما گوشه‌ای از خدمات فرهنگی ایشان بوده و به راستی زینت‌دهنده عنوان «استاد استادان» است. در اول اسفند ۱۳۷۷ به همراه دکتر محمد خوانساری،

دکتر غلامعلی حداد عادل و دکتر نصرالله پورجوادی برای دیدار با استاد مهدوی به منزل ایشان رفتیم. سخن از زندگی و دوران تحصیل استاد به میان آمد. آنچه می‌خوانید حاصل این دیدار است.

## ادبیات و فلسفه

دکتر حداد عادل: جناب عالی در دارالفنون درس خوانده‌اید و با روشهای تعلیم و تربیت آن زمان و نیز استادان و نظامهای تعلیم و تربیتی آن وقت رشد کرده‌اید و آشنایی دارید. در این هفتاد - هشتاد سال هم تغییرات بسیاری صورت گرفته است. حال سؤال بنده این است که جناب عالی شیوه‌های تعلیم و تربیت آن زمان را با زمان فعلی چگونه مقایسه می‌کنید، و نقاط ضعف و قوت آن زمان و نیز قوت و ضعف این زمان به نظر شما در چیست؟

استاد مهدوی: پاسخ به این پرسش محتاج این است که اوضاع پس از آن زمان را که حاصل تغییرات بسیاری است بدانم و حال آنکه مطلع نیستم. در آن زمان یک نوع محبتی میان شاگرد و معلم بود و یک نوع احترامی نسبت به استاد ادا می‌شد. معلمین هم به چشم دیگری به شاگردان نگاه می‌کردند. آن وقت فارسی را بهتر یاد می‌گرفتند و حفظ اشعار و چیزهای دیگر خیلی مفید بود. انسان اگر شعری حفظ یا بلد باشد برای خودش خیلی

خوب است و هر وقت آن اشعار را به یاد بیاورد محظوظ می‌شود و فیض می‌برد. درسها و کتابهای آن وقت در مقایسه با این دوره عوض شده است و نمی‌توانم بگویم که کدام کتابها بهتر است. در دوره ما فرائدالادب کتاب فارسی سال دوم و سوم بود و میرزا عبدالعظیم خان قریب درس می‌دادند. این کتاب، منبع بسیار خوبی است. در سالهای بعد هم کیله و دمنه می‌خواندیم. سال گذشته باز این کتاب را خواندم دیدم عجب کتاب مشکلی است با اینکه مرحوم مجتبی مینوی خیلی برای آن زحمت کشیده است. همچنین گلستان سعدی و کتابهای دیگر هم می‌خواندیم که آسانتر بودند.

دکتر خوانساری: مثل اینکه جناب عالی اخیراً یک دوره گلستان را هم مطالعه فرمودید؟  
استاد مهدوی: بله، و اکنون باید مطالعه بوستان سعدی را شروع کنم.  
دکتر پور جوادی: کدام یک از اساتیدتان در شما مؤثر بودند؟

استاد مهدوی: مقدم بر همه جناب میرزا عبدالعظیم خان قریب که در عین سادگی و خوش محضری و وظیفه‌شناسی جلب احترام می‌کرد. جناب میرزا سعی می‌کردند که شاگرد چیز یاد بگیرد و متن فارسی را خوب بفهمد و بتواند درست بنویسد. جناب میرزا حتی این اواخر که در دانشسرای عالی تدریس می‌فرمود، منظم و مرتب سر ساعت در کلاس حاضر بودند. استاد دیگری که از لحاظ فکری در من تأثیر داشتند مرحوم دکتر حسین گل‌گلاب بودند که در خانه علوم جدید را مطابق برنامه دبیرستان تدریس می‌کردند؛ مقصود ریاضیات و جغرافیا و زبان فرانسه است که البته آشنایی با این علوم به خودی خود در روشنفکری مؤثر است.

اما در دارالفنون مرحوم استاد فروزانفر چون متعهد تدریس چند ماده بودند و از همه بیشتر ایشان را می‌دیدیم از لطایف و ظرایفی که گاه به گاه به مناسبت خواندن اشعار افاضه می‌کردند مستفیض می‌شدم. مرحوم فروزانفر در سال پنجم ادبی زبان و ادبیات عرب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

# استاد استادان

را از روی کتاب الوسيط وفقه را از روی مختصر نافع و منطق را از دانشنامه‌ی علایی تدریس می‌کردند. گاهی قسمتهایی از نهج البلاغه را تعیین می‌کردند که از بر کنیم.

باید بگویم که من فقط یک سال در متوسطه بودم. سوم را پیش از تعطیلات تابستانی به طور متفرقه امتحان دادم و پس از تعطیلات، چهارم را امتحان دادم و پنجم را در کلاس بودم. سال ششم را هم پس از تعطیلات امتحان دادم. یعنی پنجم و ششم را در یک سال امتحان دادم و بعد به دارالمعلمین عالی رفتم.

دکتر حداد عادل: مرحوم گل گلاب هم معلم شما بودند؟

استاد مهدوی: بله ایشان در دارالفنون به ما جغرافی درس می‌دادند. همچنین مرحوم مسعود کیهان، که دایی من بود، فرانسه درس می‌داد. مرحوم میرزا عبدالعظیم خان هم فارسی درس می‌داد. مرحوم کاظم شیمی فرزند دکتر محمود خان شیمی هم درس شیمی می‌داد.

دکتر حداد عادل: این دوره تحصیلی شما در چه سالهایی سپری شد؟

استاد مهدوی: سال ۱۳۰۶ الی ۱۳۰۷ بود بعد از دارالفنون به دارالمعلمین عالی رفتم.

دکتر حداد عادل: در دارالمعلمین چه کسانی استاد بودند؟

استاد مهدوی: دارالمعلمین تازه تأسیس شده بود. وزیر فرهنگ آن زمان، مرحوم اعتمادالدوله میرزا

یحیی خان قره‌گزلو بود که واقعاً وزیر فرهنگ خوبی بود، به فرهنگ بسیار علاقه‌مند بود و خودش هم انسان خوبی بود. ادیب پیشاوری در منزل ایشان یعنی خانه برادرشان بهاءالملک بودند.

دکتر حداد عادل: کدام یک از اساتید، بیش از دیگران در شما علاقه به وجود آوردند؟

استاد مهدوی: از این حیث مرحوم فروزانفر بیش از دیگران مؤثر بود زیرا بیش از دیگران درس می‌داد. رئیس دارالمعلمین مرکزی آن زمان مرحوم ابوالحسن خان فروغی بود. دارالمعلمین مرکزی پشت سبزیکاری امین الدوله، که خیابان فرهنگ در آنجاست، واقع شده بود و ما به آنجا می‌رفتیم.

دکتر حداد عادل: آنجا اکنون مرکز تربیت معلم کودکان استثنایی شده است. در آن زمان میرزا ابوالحسن خان فروغی رئیس آنجا بودند؟

استاد مهدوی: میرزا ابوالحسن خان تا آن موقع رئیس آنجا بودند ولی هیچ وقت نیامدند و نمی‌دانم چرا نیامدند.

دکتر حداد عادل: دیگر اساتید دارالمعلمین چه کسانی بودند؟

استاد مهدوی: استادان فرنگی آوردند، برای تدریس فلسفه و تاریخ ادبیات فرانسه، البته این کار برای همه شاگردان خیلی مشکل ایجاد می‌کرد. استاد فرانسوی به زبان فرانسه سخن می‌گفت و هیچ یک از شاگردان سخن او را نمی‌فهمید. فرانسه ما در آن حد نبود که

حرفهای او را بفهمیم. مخصوصاً وقتی تند حرف می‌زد کسی حرف او را اصلاً نمی‌فهمید. وقتی انسان به تازگی زبانی را یاد بگیرد هنگامی که دیگران به آن زبان صحبت می‌کنند به نظرش می‌آید که آنها تند حرف می‌زنند و این بود که اعتصاب کردند. مرحوم دکتر شفق تحقیق در تاریخ ادبیات و تاریخ قدیم ایران را درس می‌دادند. پس از اعتصاب قرار شد موسیو هیتیه فقط فرانسه درس بدهند و مرحوم دکتر شفق فلسفه را هم درس بدهند که ایشان با روان‌شناسی شروع کردند و از همان کتاب فلیسین شاله که آن معلم فرانسوی خواسته بود استفاده کردند، البته به فارسی. از استادان دیگر یکی مرحوم ملک الشعراء بهار، تاریخ ادبیات قدیم ایران را درس می‌داد، و دیگری مرحوم عباس اقبال که جغرافیای انسانی را تدریس می‌کرد. استاد دیگر من مرحوم سید کاظم عصار بود که جزوه عربی تقریر می‌کرد. این کلاس مشترک میان فلسفه و ادبیات و حقوق بود که تازه متداول شده بود و درسهایمان در این کلاس تقریباً یکی بود. بنابراین من در کلاسی بودم که می‌توانستم در آخر سال بین فلسفه و حقوق یکی را انتخاب کنم. درس حقوق به مذاقم خوش نمی‌آمد لذا در همان کلاس ماندم و فلسفه و ادبیات خواندم. مرحوم آقا محمد سنگلجی هم معلم ما بود و شرایع درس می‌دادند. خدا او را رحمت کند، مرد خوش محضر خوبی بود و از علوم خفیه هم اطلاع داشت.

دکتر پور جوادی: پدرتان چه نقش تربیتی‌ای



داشتند؟

استاد مهدوی: پدرم راضی نبود که به مدرسه بروم لذا همه درسها را در منزل خواندم. این درس خواندن به طریق قدیم بود یعنی مثل یک طلبه درس می خواندم. مرحوم گل گلاب معلم علوم جدید و زبان فرانسه و چیزهای دیگر بودند. بعد مسئله نظام وظیفه پیش آمد و گفتند که لیسانسیه ها از دوره اول خدمت سربازی معافند. در این هنگام پدرم راضی شد که به مدرسه بروم و لیسانس بگیرم.

دکتر پورجوادی: چرا پدر شما راضی نبود که شما به مدرسه های معمولی بروید؟

استاد مهدوی: گفتند که بد اخلاق در می آیند.

دکتر خوانساری: یعنی از نظر اخلاقی یا عقاید دینی؟ استاد مهدوی: در منع من از رفتن به مدرسه برادر بزرگترم هم مؤثر بود. او در مدرسه سن لویی درس می خواند و بعد او را به انگلستان فرستادند. از آنجا نوشته بود که مدرسه جای بدی است و بد اخلاقی و غیره را رواج می دهد. این بود که پدرم من را نفرستاد.

دکتر حداد عادل: در منزل چگونه درس می خواندید؟ استاد مهدوی: معلمی داشتیم بسیار جدی و با خدا به نام شمس الشریعة ایلی [خداوندش قرین رحمت فرماید] که از صبح می آمد تا عصر. می گفت دو زانو بنشین و درس بخوان. اول یک حزب قرآن می خواندیم و بعد فارسی را شروع می کردیم و سپس عربی را با صرف و نحو. در این مدت تمامی جامع المقدمات را خواندیم.

دکتر حداد عادل: پس جامع المقدمات را در منزل خواندید؟

استاد مهدوی: بله. پس از آن هم الفیه ابن مالک و سیوطی و تبصره علامه و شرایع را خواندیم، به علاوه تفسیر قرآن و تجزیه و ترکیب چند آیه در هر روز. بعد

هم معلم رفت و گمان می کنم که او را کشتند. خدا بیامرز او را. پس از ایشان شرح لمعه را با معلمی دیگر شروع کردیم.

دکتر حداد عادل: قصد بود که شما عالم علوم دینی بشوید؟

استاد مهدوی: البته خودم گاهی فکر می کردم که به نجف بروم ولی بعد منصرف شدم و به این راه افتادم.

دکتر حداد عادل: ولی این برنامه تنظیم شده بود که علوم دینی بخوانید و عالم علوم دینی بشوید؟

استاد مهدوی: نه، این برنامه ای بود که همه داشتند. یعنی برنامه درسی تمام کسانی که در خانه درس می خواندند همین بود. پدرم هم همین طور درس خوانده بود.

دکتر حداد عادل: ریاضی هم می خواندید؟

استاد مهدوی: بله، نزد مرحوم گل گلاب؛ البته جمع و تفریق را نزد مرحوم شمس می خواندم، معلم دیگر من مرحوم میرزا ابوالقاسم گشتاسبی بود که مقامات حریری را نزد ایشان خواندم و چند مقامه اول را از بر کردم. ایشان دنباله کتبیهای مسجد سپسالار را نوشت. آن کتبیها را مرحوم میرزا غلامرضا و پس از او میرزا عمو نوشته بودند. البته خط او به خوبی میرزا غلامرضا نیست. به هر حال کتبیها ناقص بود. مرحوم مدرس پس از اینکه نایب التولیه شد تکمیل بنای مدرسه را شروع کرد. در آن زمان شبستان نیمه کاره بود؛ منظورم از شبستان، چهل ستون نیست، بلکه سمت راست آن است. آن را تعمیر کردند و گنبد هم تعمیر و تعویض شد. آن وقت بیشتر موقوفه ها را می خوردند. مرحوم مدرس آدمی درست و حسابی بود. خدا رحمتش کند. اتفاقاً یکی از معلمهای من، شاگرد مرحوم مدرس بود. منظورم مرحوم شمس است که در مدرسه سپهسالار نزد مرحوم مدرس درس می خواند. پس از اینکه مرحوم مدرس

نایب التولیه شد، مرحوم شیخ ابوالقاسم ناظر مدرسه شد و بقیه کتبیها خط اوست.

دکتر حداد عادل: او در خط هم معلم شما بود؟

استاد مهدوی: معلم خط من نبود. معلم من در خط مرحوم عماد طاهری بود که از اتقیاء بود.

دکتر حداد عادل: به طوری که از عکسهای آن زمان شما معلوم است ظاهراً مرحوم حاج سید محمد تقی خوانساری در منزل شما بوده اند. اگر از ایشان هم خاطره ای دارید بفرمایید.

استاد مهدوی: پدرم مرحوم حاجی امین الضرب با علما بسیار حشر و نشر داشت، چنان که مرحوم آیت الله زاده شیرازی پسر مرحوم آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی که اعلان جهاد داده بود چند سال در منزل ما بود. آن زمان انگلیسی ها به عراق آمدند. عده ای را از آنجا تبعید کردند؛ از جمله در میان آنها مرحوم آیت الله زاده شیرازی بود، که مردم تهران استقبال شایانی از ایشان کردند و در خیابان ری ایشان سوار الاغ شدند و مردم پیاده ایشان را همراهی می کردند. آقا میرزا محمدرضا را با الاغ آوردند تا دم پله هایی که تا تالار بیرونی می رود و این جمله را می خواندند و می آمدند:

شکر خدا که از نجف حاجت ما برآمده

کوری چشم دشمنان صاحب منبر آمده آدم خوبی بود. ایشان چند سال در منزل ما بودند، مرحوم آیت الله آقا میرزا محمد تقی در همان موقع فوت کرد و مرحوم میرزا محمد رضا اینجا بودند. خیلی خوش اخلاق و بسیار سلیم النفس بود. آقا سید محمد تقی خوانساری نیز همین گونه بودند. ایشان اثنای علی حده داشتند. وقتی اینجا آمده بودند در سرمای زیاد سر حوض می رفتند و وضو می گرفتند ایشان از اولیا و اتقیاء بودند، صورتی نورانی داشتند بهجت افزا. دکتر حداد عادل: ایشان هم از عراق آمده بودند؟



دکتر مهدوی



استاد مهدوی: نه، ایشان از قم آمده بودند و شاگرد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه بودند. جانشین ایشان هم شدند ولی زود فوت کردند. در آن وقت من دیگر اینجا نبودم.

**دکتر حداد عادل:** جناب آقای دکتر لطفاً درباره رفت و آمد سید جمال الدین اسدآبادی در منزلتان چیزی بفرمایید.

**استاد مهدوی:** او به این منزل ما در سه راه امین حضور نیامده بود. آن وقت منزل ما در چاله میدان در حمام فیروزه بود. در آن زمان رقابتی میان امین الدوله و امین السلطان بود. امین السلطان صدراعظم بود سید جمال را در خانه حاج محمد حسن منزل داد و پدرم برای خواندن عربی نزد او می‌رفت. او پدرم را «یافتی الفاضل» خطاب می‌کرد و متهمایی به او می‌داد تا به عربی برگرداند و در میان آنها نوشته‌های سیاسی هم بود. وقتی او را از حضرت عبدالعظیم (ع) بردند، حاج محمد حسن به نماینده خود در کرمانشاه توصیه می‌کند که از او پذیرایی کند؛ چون در وضع خوبی او را نبردند. سه مرتبه به اینجا آمد. کتابهايش نزد ما بود که بعداً آنها را به مجلس دادیم.

**دکتر حداد عادل:** داستان آن صندوق که گذرنامه سید جمال در آن پیدا شد چه بود؟

**استاد مهدوی:** کتابها و اسبابهايش در صندوق بود و گذرنامه هم در آن بود و درش باز بود. روزی مرحوم محیط طباطبایی اینجا بود و صحبت شد که ملیت سید جمال چیست؟ گفتم گذرنامه ایرانی دارد. گفت بیار ببینم. برایش آوردم. از من گرفت و مدتی هم نزد ایشان بود. به هر حال، سید جمال گذرنامه ایرانی داشت.

**دکتر حداد عادل:** مرحوم دهخدا استاد شما بوده؟ ایشان در مدرسه علوم سیاسی بودند.

**استاد مهدوی:** نزد ما نبودند.

**دکتر حداد عادل:** چند سال در دارالمعلمین تشریف داشتید؟

**استاد مهدوی:** سه سال در آنجا بودم و بعد لیسانس گرفتم. لیسانس بنده اولین شماره است. به کسانی که شاگرد اول می‌شدند، مدال می‌دادند. از مهر ۱۳۰۷ تا مهر ۱۳۱۰ در دارالمعلمین بودم و پس از آن به فرنگ رفتم.

**دکتر حداد عادل:** به خرج خودتان تشریف بردید؟

**استاد مهدوی:** خیر، جزو محصلین اعزامی بودم. آن زمان کسی نمی‌توانست خودش برود، برای اینکه ارز را کنترل می‌کردند.

**دکتر حداد عادل:** شما جزو دوره سوم محصلین اعزامی به فرنگ بودید؟

**استاد مهدوی:** باید همین طور باشد چون سالی که ما به دارالمعلمین رفتیم نخستین گروه شاگردها به فرنگ رفتند.

**دکتر حداد عادل:** چه کسانی با شما اعزام شدند؟

**استاد مهدوی:** از لیسانسیه‌های دارالمعلمین آقایان علی اکبر یامداد و عباس پرویز.

**دکتر خوانساری:** دکتر سیاسی قبل از جناب عالی اعزام شدند؟

**استاد مهدوی:** بله، ایشان پیش از جنگ جهانی اول به فرنگستان رفته بودند و در دارالفنون زمانی که من شاگرد بودم ایشان معلم فرانسه بودند. در کلاسهای علمی درس می‌داد. دایی من مسعودخان در کلاس ادبی فرانسه درس می‌دادند چند کلاس مختلف دیگر هم بود. استاد کلاس ادبی چهارم زیرک زاده بود، اعتصام‌زاده هم بود. او هم درس می‌داد. زیرک‌زاده امیل روسو را ترجمه کرده و بعدها خودکشی کرد.

**دکتر حداد عادل:** از چه راهی به اروپا رفتید؟

**استاد مهدوی:** از راه روسیه با کشتی تا باکو و از آنجا

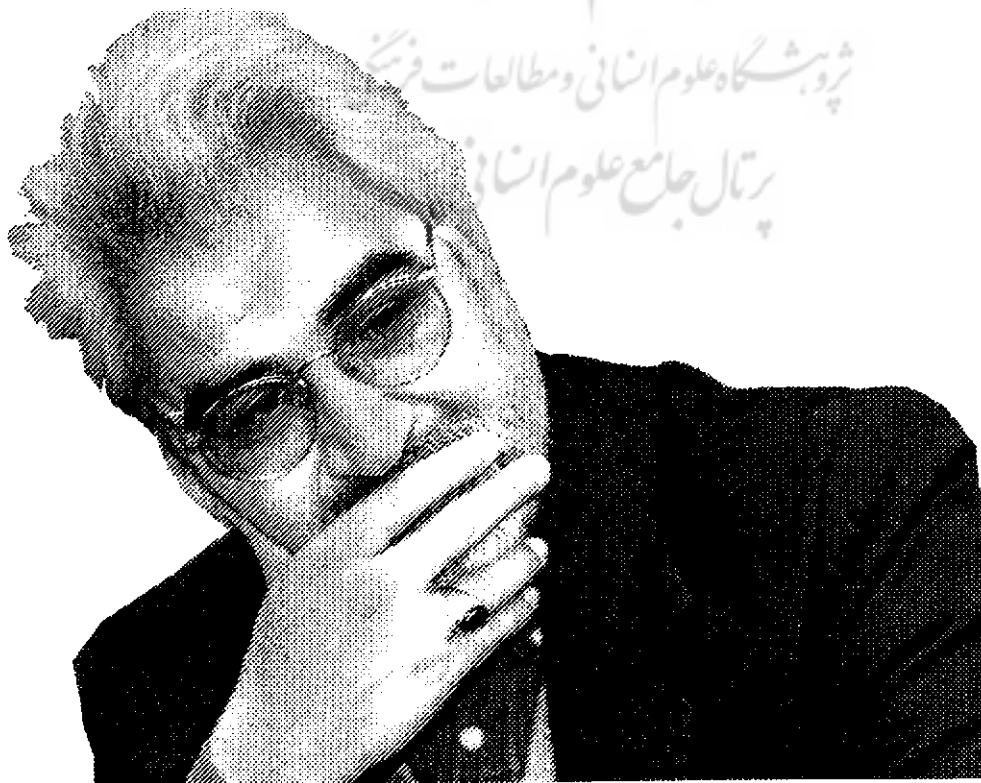
با ترن رفتیم و هفده - هیجده ساعت طول کشید. به گمانم شب را در هتل باکو ماندیم. من دو یا سه بار این راه را رفته‌ام. شخصی به نام طایر در وزارت فرهنگ بود که فارغ التحصیل مدرسه آمریکایی‌ها بود. اهل عمل و کاردان بود. شاگردان را به جوخه‌های مختلف تقسیم کرده بود. هر جوخه متشکل از پنج نفر بود و یک نفر هم رئیس آن بود. من هم رئیس یک جوخه بودم. طایر وقتی با محصلین کار داشت فقط به رؤسای جوخه‌ها دستور می‌داد.

**دکتر حداد عادل:** آن وقت به پاریس رفتید؟

**استاد مهدوی:** با ترن رفتیم. راه نزدیکی درست کرده بودند. از آن پس ترن از مسیر مسکون می‌رفت. تا سرحد لهستان رفتیم و در لهستان قطارها را عوض کردیم.

**دکتر حداد عادل:** از تفلیس نرفتید؟

**استاد مهدوی:** خیر. در چیه توقفا، ترن عوض کردیم، در سرحد لهستان، و چون ترن روسیه در مقایسه با ترن بین‌المللی، دارای فاصله ریل بیشتری است لذا ترن را عوض کردیم. بعد رفتیم برلن. در آنجا از ما پذیرایی کردند. سفیر به استقبال ما آمد. گمان می‌کنم که شام هم آنجا خوردیم. از آنجا به پاریس رفتیم. ما را در مدرسه سن ژان دوسایی جای دادند. کسانی را که پیش از ما بودند در مدرسه لویی لوگراند جای داده بودند ولی مدرسه ما کمی اعیانی‌تر بود؛ زیرا در محله بهتر پاریس و نزدیک خیابان ویکتور هوگو بود. یکی از شاگردان سابق مأمور بود چند نفر را با خود به گردش ببرد. آقای دکتر عبدالله شیبانی، مسئول ما شد و ما را به جاهای دیدنی پاریس برد. در چند روز اول هم برایمان از سر تا پا لباس خریدند مثل پالتو، زیرشلواری، زیرپیراهنی و پیراهن. آن وقت دلهم می‌خواست که به استراسبورگ بروم برای اینکه در آنجا هنوز زبان پهلوی و زبانهای شرقی رایج بود، و نولدهک مستشرق معروف هم آنجا



نصرت‌الله پورجوادی

بوده. بالاخره به استراسبورگ رفتیم و در این سفر علی اکبر بامداد و عباس پرویز هم با ما بودند. عباس پرویز تاریخ ایران و روس را نوشت. پدرش حسین پرویز بود که کتابخانه تهران را داشت. در کتابخانه تهران فضلا جمع می‌شدند، مثل سعید نفیسی و تقی زاده و عباس اقبال و ملک الشعراء بهار؛ آنجا پانوق بود. این بود که ما سه نفر به استراسبورگ رفتیم و از طرف هیئت سرپرستی محصلین ایرانی قبالا برای ما جا گرفته بودند. من در آنجا نزد معلمی که در مدارس ابتدایی تدریس می‌کرد پانسیونر شدم. بامداد هم مثل من بود ولی او اتاق علی حده داشت و نزدیکی از همسایه‌ها بود ولی شام و ناهار را با من می‌خورد.

**دکتر حداد عادل:** در منزل آن معلم زندگی می‌کردید؟  
**استاد مهدوی:** بله.

**دکتر حداد عادل:** پس آغاز تحصیل شما در فرانسه در استراسبورگ بود؟

**استاد مهدوی:** بله، یک سال در استراسبورگ بودم. در آنجا به کلاس فلسفه رفتم. دیدم که از فلسفه چیزی نمی‌فهمم زیرا حرف زدن استاد را نمی‌فهمیدم. تقاضا کردم که مرا به لیسه شبانه روزی بفرستند. ولی مرحوم مرآت حاضر نشد؛ گفت شما لیسانسیه هستید و ممکن نیست به شبانه روزی بروید. اجازه دادند در لیسه (دبیرستان) به کلاس فلسفه بروم. نام نویسی کردم و این کلاس خیلی برای من مفید بود.

**دکتر حداد عادل:** آقای دکتر چطور شد که شما به فلسفه علاقه‌مند شدید؟

**استاد مهدوی:** تأثیر دابی من، مسعودخان، بود. او به جای پروفیسور شهاب منصوب شده بود و در مدرسه دارالفنون فلسفه هم درس می‌داد و در خانه هم درباره این مسائل صحبت می‌کرد. ایشان اطلاعاتی درباره هیئت و تئوریهای بزرگ داشت. این بود که من به فلسفه

علاقه‌مند شدم. یک سال در استراسبورگ بودم. کمی در کلاسهای سانسکریت حاضر شدم اما پهلوی، خط میخی و اوستایی را خواندیم و شهادتنامه تحقیقات ایرانی گرفتیم. از آن پس خط پهلوی برایم آسان شد و درعین حال عربی هم می‌دانستم و شهادتنامه فیلولوژی عرب هم گرفتم اما نزدیک بود با بخورم، از این جهت که عربی خوب بود ولی نقشه عربستان را نشانم دادند و پرسیدند مکه کجاست؟ نتوانستم پیدا کنم زیرا نقشه گنگ بود. ولی خوب قبول شدم.

**دکتر حداد عادل:** یکی از خدمات جناب عالی ترجمه متون فلسفی بوده. چه ضرورتی را در این کار می‌دیدید و برای کسانی که می‌خواهند در این راه قدم بزنند چه توصیه‌ای می‌کنید؟

**استاد مهدوی:** من در تدریس به جای خلاصه کردن درس غالباً خودم ترجمه می‌کردم، برای اینکه افراد با تفکر فرنگی آشنا شوند. من معتقد بودم به جای تألیف که از جهانی البته بهتر از ترجمه است باید تمام مطالب متن را همان گونه که هست ترجمه کنم تا خواننده به شیوه بیان مؤلف در استدلال و غیره آشنا بشود. ابتدا مترجم باید زبان فارسی را خوب بداند. من برای فارسی دانستن قیلاً مقداری فارسی می‌خواندم برای اینکه با آن نحو تحریر آشنا باشم و گلستان، کلیله و دمنه، سیاست‌نامه و اخلاق ناصری را می‌خواندم. و بهترین چیز این است که مترجم ابتدا، فارسی را خوب بداند.

**دکتر حداد عادل:** چند سال در دانشگاه تشریف داشتید؟

**استاد مهدوی:** من از ۱۳۱۷ آدمم و دو سال خدمت نظام وظیفه کردم. پس از آن می‌خواستم برگردم اما جنگ شروع شد. آقای دکتر صدیقی و دیگران گفتند حالاکه آمدی در همین جا هم مشغول باش. این بود که از ۱۳۲۰ شروع کردم و حداقل ۲۵ سال در دانشگاه بودم.

**دکتر پورجوادی:** چند سال در فرانسه بودید؟  
**استاد مهدوی:** از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۸.

**دکتر پور جوادی:** غیر از استراسبورگ به پاریس رفتید؟

**استاد مهدوی:** باید بگویم که، در اداره سرپرستی، مرحوم مرآت خیلی خدمت کرد. طبق تدابیر او، دانشجویان را اول در پاریس نگه نمی‌داشتند و همه باید به شهرستان می‌رفتند. حق هم با او بود زیرا انسان در پاریس یا در دانشگاه گم می‌شد و چون شاگرد زیاد بود رابطه معلم و شاگرد برقرار نمی‌شد. اما در شهرستانهای کوچک شاگردان کمتری بودند و قهرراً شاگرد خیلی بهتر با معلم آشنا می‌شد. من هم با معلمان آن وقت به همین شکل آشنا شدم. سال دوم به مون پلیه رفتم زیرا در استراسبورگ هوا فوق العاده سرد می‌شود و در آن سال هوا به ۲۵ درجه زیر صفر رسید. اما مون پلیه هوای بسیار مساعدی داشت. در مون پلیه خبر فوت پدرم رسید و به ایران برگشتم. چند هفته‌ای در ایران بودم و بعد به فرانسه رفتم. در مون پلیه، شهادتنامه روان‌شناسی را گرفتم. چهار شهادتنامه برای لیسانس لازم بود. هر کس می‌خواست لیسانس فرانسه بگیرد لازم بود که روان‌شناسی، اخلاق و جامعه‌شناسی، متافیزیک و متدولوژی و تاریخ فلسفه بگذراند. برای گذراندن تاریخ فلسفه دانستن زبان یونانی و یا لاتین لازم بود و من چون نمی‌دانستم شهادتنامه تعلیم و تربیت را گذراندم.

**دکتر حداد عادل:** پس از لیسانس چه کردید؟

**استاد مهدوی:** مشغول تهیه رساله شدم، رساله بحث معرفت نزد چند فیلسوف نخستین در دوره اسلامی مثل ابن سینا، فارابی و کندی. چون می‌خواستم دکتری «آتا» بگیرم باید دو تز می‌نوشتیم. تز دوم فهرست مصنفات ابن سینا بود.



غلامحلی حداد عادل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ادبیات و فلسفه

دکتر حداد عادل: رساله اول چاپ شد؟  
استاد مهدوی: چاپ نشد که هیچ، چیز مزخرفی هم بود.

دکتر پورجوادی: برهیه در کجا درس می داد؟  
استاد مهدوی: در پاریس. علاوه بر کلاسهای او به کلاسهای تاریخ علم می رفتم.

دکتر حداد عادل: فلیسین شاله را دیده بودید؟  
استاد مهدوی: خیر، کتاب او را آقای هیتیه به اینجا آورده بود. آن را در دوره متوسطه می خواندند. کتاب خوب و نسبتاً آسان بود. کتاب دیگر او را آقای دکتر زرین کوب ترجمه کردند.

دکتر حداد عادل: کدام فیلسوف غربی را بهتر می پسندید؟

استاد مهدوی: اسپینوزا، و آن هم از نظر اخلاقی که منبع الطبع و آزاده بود و آزاد فکر. البته می دانید که او یهودی ملحد بود و تکفیر شد و اکنون به او توجهی شده است. خوشبختانه کتاب اخلاق اسپینوزا را انسان وارسته ای به فارسی ترجمه کرده است.

دکتر حداد عادل: آقای دکتر درباره دانشگاه چه نظری دارید؟ شما مدیر گروه فلسفه بودید و مدتها در شورای دانشگاه شرکت کردید. اهتمام به چه اموری نظر شما را جلب می کرد و نگران چه بودید؟ یعنی دانشگاه آن موقع و حالا را چطور مقایسه می کنید؟

استاد مهدوی: من از این جهت قدری متعصب بودم. می خواستم که مقررات در دانشگاه عملی شود و استادان قدری جدی تر با شاگردان رفتار کنند و نمره های رایگان ندهند.

برخی وقتها در شورای دانشگاه مجبور بودم حتی با کسانی که سمت استادی مرا داشتند و برایشان احترام قائل بودم در بیفتم. برای اینکه عیب از قانون بود. با یک قانون می خواستند دانشکده های مختلفی را اداره کنند.

مثلاً دانشکده الهیات وضعش با دانشکده علوم یا دانشکده پزشکی بسیار فرق دارد.  
دکتر حداد عادل: چه نظری در استخدام استادان داشتید؟

استاد مهدوی: طبق مقررات. ما غالباً استادان را نمی شناختیم حتی آنهایی را که شاگردان دانشکده بودند درست نمی شناختیم فقط رشته آنها را می دانستیم. قرار بود کسی را که برای استادیاری می خواهند، رشته لیسانس و دکتری اش یکی باشد، در غیر این صورت نمی توانست استاد شود چون اساس معلومات در لیسانس است، دکتری در واقع یک تحقیق است. بنابراین باید این دو با یکدیگر بخواند. اگر کسی می خواست فلسفه درس بدهد بایستی لیسانس فلسفه و دکتری فلسفه می داشت.

دکتر حداد عادل: البته با پذیرش بنده موافقت کردید، با اینکه قبلاً فیزیک خوانده بودم ولی مجبورم کردید که درسهای لیسانس را بگذرانم. آقای دکتر اگر ممکن است درباره مرحوم مینوی و غلامحسین صدیقی خاطراتی برایمان تعریف کنید.

استاد مهدوی: من حافظه ام کم شده است. مدتها فکر می کنم تا یک لغت یا یک بیت شعر به یادم بیاید. به هر حال مرگ مینوی برای من فقدان بزرگی بود. او دایره المعارف متحرک بود. هر وقت اشکال داشتم از او می پرسیدم و او هم وقتی چیزی نمی دانست می گفت نمی دانم و ابا نداشت که به کسی بگوید نمی دانم.

دکتر حداد عادل: الان چه متنی را در دست ترجمه دارید؟

استاد مهدوی: همان بخش «وجود» از کتاب فولکیه را به پیشنهاد آقای دکتر خوانساری ترجمه می کنم.  
محمد خانی: شما چند ساعت در طول روز کار می کنید؟

استاد مهدوی: مشکل است بگویم. ممکن بود که یک روز اصلاً نرسم و یک روز، هم صبح کار کنم و هم عصر. ولی هیچ وقت شب کار نکردم مگر اینکه به مشکلاتی برخورد کرده باشم.

دکتر حداد عادل: چه سالی ازدواج کردید؟  
استاد مهدوی: سال ۱۳۱۷.

دکتر حداد عادل: لطفاً نظراتان را درباره ترجمه فلسفه در این دوره بفرمایید.

استاد مهدوی: کتاب آقای سعادت ارساله در اصلاح فاهمه خوب است. دکتر لطفی هم خیلی زحمت کشیده اند. دکتر شرف هم مابعدالطبیعه ارسطو را ترجمه کرده اند. از همه مهمتر کتاب انتقاد عقل محض ترجمه آقای ادیب سلطانی است. من بعضی از اصطلاحاتش را استخراج کردم و معتقدم که دو مقدمه قدیم و جدید این کتاب ترجمه شود و کسی پیدا شود که ترجمه آقای ادیب سلطانی را به زبان معمولی ترجمه کند، لذا بایستی این لغتها را بداند. از این رو آنها را استخراج کردم و بعد چند سطرش را ترجمه کردم.

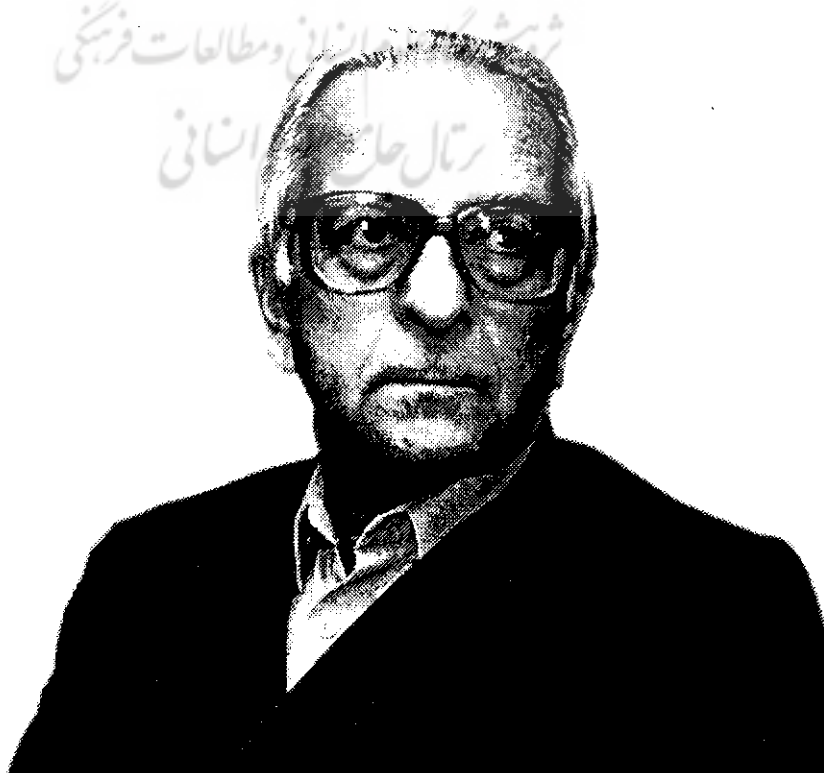
دکتر حداد عادل: بنده هر دو مقدمه را ترجمه کردم.  
استاد مهدوی: به فارسی؟

دکتر حداد عادل: بله، ولی منتشر نکرده ام. می خواستم نقد عقل محض را به فارسی برگردانم، همان متن کمپ اسمیت را که خدمت شما خواندیم اساس قرار دادم و شنیدم که در کمبریج ترجمه جدیدی از کانت شده؛ منتظر ماندم این ترجمه جدید برسد و این نسخه را اساس قرار بدهم.

استاد مهدوی: به شما تبریک می گویم. توفیق رفیق شما باشد که بیشتر به این کارها بپردازید.

محمد خانی: استاد مهدوی، از اینکه فرصتی در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

استاد مهدوی: من هم از دوستان تشکر می کنم.



محمد خوانساری